Scientific quarterly (scientific-research article) of Islamic world political research
Vol. 15, No. 3, Fall 2025, 79-102
DOI: 10.21859/priw-150304

Ethnic Integration and National Security in Iran: An Analysis of the Role of Government Policies

Sonaz Nasiri[1]

Date of Received: 2026/02/8 **Date of Acceptance**: 2026/04/1

Abstract

This study aims to analyze the role of government social and economic policies in shaping ethnic integration or disintegration and their implications for national security. The main research question examines the mechanisms through which public policies can strengthen social trust and ethnic cohesion or, in cases of inefficiency, lead to weakened integration and increased internal vulnerability. The research adopts a qualitative approach based on semi-structured interviews with academic experts, cultural activists, and social specialists. Sampling was conducted purposefully, and data collection continued until theoretical and conceptual saturation was achieved with 15 participants. Data were analyzed using thematic analysis and step-by-step coding procedures. To enhance the credibility of the findings, strategies such as participant validation, peer review, and audit trail documentation were employed.

The findings indicate that unequal distribution of resources, administrative centralization, weak local participation, and neglect of cultural diversity are among the main factors undermining ethnic integration. In contrast, distributive justice, strengthening civil institutions, participatory governance, and institutional transparency play a significant role in enhancing social trust and promoting ethnic cohesion. The results suggest that

1. AsAssistant Professor, Department of Political Science, Payame Noor University, Tehran, Iran , nasiri11@pnu.ac.ir

Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/ or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA...

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ethnic integration is a product of fair and sustainable governance and constitutes a key factor in strengthening national security.

Keywords: Ethnic integration, Government policies, Social justice, Relative deprivation, National security

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعات جهان اسلام
فصلنامه علمی (مقاله علمی – پژوهشی) پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال پانزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۴، صص ۱۰۲ – ۷۹

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۵۰۳۰۴

همگرایی قومی و امنیت ملی در ایران: تحلیل نقش سیاست‌های دولتی

سونار نصیری[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۲

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی دولت در شکل‌گیری همگرایی یا واگرایی قومی و پیامدهای آن برای امنیت ملی انجام شده است. مسئله اصلی تحقیق آن است که سیاست‌های دولتی از چه سازوکارهایی می‌توانند اعتماد اجتماعی و انسجام قومی را تقویت کنند یا در صورت ناکارآمدی، به تضعیف همگرایی و افزایش آسیب‌پذیری داخلی منجر شوند؟ روش تحقیق از نوع کیفی و مبتنی بر مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با نخبگان دانشگاهی، کنشگران فرهنگی و کارشناسان اجتماعی است. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند انجام شد و گردآوری داده‌ها تا رسیدن به اشباع نظری و مفهومی با ۱۵ نفر ادامه یافت. تحلیل داده‌ها با استفاده از تحلیل تماتیک و کدگذاری مرحله‌ای صورت گرفت و برای افزایش اعتبار یافته‌ها از راهبردهای بازبینی مشارکت‌کنندگان، بازبینی همتا و ثبت مسیر تحلیل استفاده شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توزیع نابرابر منابع، تمرکزگرایی اداری، ضعف مشارکت محلی و بی‌توجهی به تنوع فرهنگی، از مهم‌ترین عوامل تضعیف همگرایی قومی هستند. در مقابل، عدالت توزیعی، تقویت نهادهای مدنی، مشارکت‌محوری و شفافیت نهادی، نقش مؤثری در افزایش اعتماد اجتماعی و ارتقای انسجام قومی ایفا می‌کنند. نتایج بیانگر آن است که همگرایی قومی محصول حکمرانی عادلانه و پایدار است و نقش مهمی در تقویت امنیت ملی دارد.

واژه‌های کلیدی: همگرایی قومی، سیاست‌های دولتی، عدالت اجتماعی، محرومیت نسبی، امنیت ملی

---

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران ، nasiri11@pnu.ac.ir

Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

مقدمه

ایران به‌عنوان کشوری با تنوع گسترده قومی، زبانی و فرهنگی، همواره با مسئله مدیریت تفاوت‌ها و حفظ انسجام اجتماعی مواجه بوده است. همگرایی قومی، نه صرفاً یک مسئله فرهنگی یا هویتی، بلکه پدیده‌ای چندبعدی است که به‌طور مستقیم با سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی، نهادی و امنیتی پیوند دارد. تجربه تاریخی و تحولات معاصر نشان می‌دهد که نحوه مواجهه دولت با تنوع قومی می‌تواند به تقویت سرمایه اجتماعی، افزایش اعتماد عمومی و ارتقای امنیت ملی منجر شود یا برعکس، زمینه‌ساز بی‌اعتمادی، حاشیه‌نشینی و تعمیق شکاف‌های اجتماعی گردد. در سال‌های اخیر، با گسترش نابرابری‌های منطقه‌ای، تحولات رسانه‌ای، فشارهای اقتصادی و افزایش حساسیت‌های هویتی، اهمیت بازاندیشی در سیاست‌های قومی بیش از گذشته آشکار شده است. در چنین شرایطی، تحلیل صرف شاخص‌های کمی یا بررسی‌های سطحی‌نگرشی، توان تبیین پیچیدگی‌های روابط میان قومی را ندارد. فهم سازوکارهای شکل‌گیری همگرایی یا واگرایی، مستلزم توجه به تجربه زیسته کنشگران، ادراک آنان از عدالت، کیفیت تعامل با نهادهای دولتی و معنایی است که به سیاست‌ها نسبت می‌دهند. بر این اساس، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و تحلیلتماتیک، می‌کوشد نقش سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی دولت را در شکل‌دهی به روابط میان قومی و پیامدهای آن برای امنیت ملی بررسی کند. تمرکز اصلی تحقیق بر این پرسش است که سیاست‌های دولتی از چه مسیرهایی می‌توانند اعتماد اجتماعی و انسجام قومی را تقویت کنند یا در صورت ناکارآمدی، به واگرایی و تضعیف امنیت منجر شوند. هدف نهایی، ارائه الگویی تحلیلی مبتنی بر داده‌های میدانی و تجربه‌های واقعی است که بتواند مبنایی برای سیاست‌گذاری واقع‌بینانه و پایدار فراهم سازد.

پیشینه پژوهش

مطالعات انجام‌شده در حوزه همگرایی و واگرایی قومی و نسبت آن با امنیت ملی، را می‌توان در قالب چند رویکرد اصلی طبقه‌بندی کرد. بخشی از این مطالعات بر چیستی قومیت، نسبت آن با ناسیونالیسم و هویت ملی و نقش دولت در بازتولید یا مهار تفاوت‌های قومی تمرکز دارند و بخشی دیگر به بررسی پیامدهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی شکاف‌های قومی و سازوکارهای تقویت همکاری میان‌گرهی می‌پردازند. در این میان، پژوهش‌های داخلی و خارجی، هر یک از زاویه‌ای خاص به این مسئله نگریسته‌اند و مجموعه‌ای از چارچوب‌های نظری و تجربی را فراهم ساخته‌اند.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

در سطح نظری، میرزایی (۱۴۰۱) با تمرکز بر نسبت ناسیونالیسم و قومیت، نشان می‌دهد که گرایش‌های ناسیونالیستی در جامعه ایران یکدست و همگن نیستند و میان گونه‌های مدنی، مذهبی و باستان‌گرا تمایز معنادار وجود دارد. برجستگی ناسیونالیسم مدنی و فراقومیتی بودن آن، ظرفیت بالقوه‌ای برای همگرایی فراهم می‌سازد، در حالی که سایر گونه‌ها می‌توانند زمینه‌ساز شکاف شوند. این یافته با دیدگاه هورورویتس (۱۹۸۵) همخوانی دارد که تعارضات قومی را نه صرفاً ناشی از تفاوت‌های فرهنگی، بلکه محصول رقابت بر سر قدرت و منابع می‌داند. در هر دو رویکرد، نوع روایت مسلط از هویت جمعی و نحوه توزیع امتیازات سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در مسیر همگرایی یا واگرایی دارد.

احمدی (۱۴۰۰) با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، بر زمینه‌مندی مفاهیم قومیت و قوم‌گرایی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که سیاسی شدن تفاوت‌های زبانی و مذهبی، تابع برهم‌کنش دولت، نخبگان و محیط بین‌المللی است. این نگاه تاریخی با تحلیل فیرن و لیتین (۲۰۰۳) همسو است که نقش ضعف ظرفیت دولت و ناکارآمدی نهادی را در بروز تعارضات داخلی برجسته می‌سازند. در این چارچوب، قومیت نه علت مستقل ناامنی، بلکه بستری برای بسیج نارضایتی‌ها تلقی می‌شود.

در حوزه سیاست‌گذاری، رحمانی و همکاران (۱۳۹۷) و هوشنگی (۱۳۹۶) بر دوگانه تهدیدمحور و فرصت‌محور در مواجهه با تنوع قومی تأکید دارند و نشان می‌دهند که برداشت سیاست‌گذاران از تنوع، جهت‌گیری عملی سیاست‌ها را تعیین می‌کند. این رویکرد با یافته‌های ویمِر و همکاران (۲۰۰۹) همخوان است که طرد سیاسی و حذف نهادی گروه‌های قومی را عامل اصلی تشدید تعارض معرفی می‌کنند. فاصله میان سیاست‌های اعلامی و تجربه زیسته گروه‌ها، در این مطالعات به‌عنوان یکی از گلوگاه‌های اصلی فرسایش اعتماد اجتماعی مطرح می‌شود.

در سطح مطالعات تجربی، باقری و همکاران (۱۴۰۱) نشان می‌دهند که سرمایه فرهنگی، قانون‌گرایی، اعتماد اجتماعی و مصرف رسانه‌ای، نقش مهمی در تقویت همگرایی دارند و قوم‌گرایی اثر منفی بر انسجام بین قومی می‌گذارد. این یافته‌ها با نتایج فیرن و لیتین (۱۹۹۶) همسو است که همکاری بین قومی را وابسته به سازوکارهای نهادی و کنترلی می‌دانند، نه صرفاً اشتراک فرهنگی. از این منظر، همگرایی بیش از آنکه حاصل همسانی هویتی باشد، محصول عملکرد نهادها و کیفیت تعاملات اجتماعی است.

کامران و همکاران (۱۴۰۰) با تمرکز بر ساختار فضایی شهرها، بعد کالبدی و اقتصادی همگرایی را برجسته می‌کنند و نشان می‌دهند که الگوهای توسعه شهری و توزیع منابع، بسترهای تماس یا جدایی گروه‌ها را بازتولید می‌کند. این رویکرد با نظریه نابرابری‌های افقی سدرمن، ویمِر و مین (۲۰۱۱) هم‌راستا

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

است که شکاف‌های گروهی در دسترسی به منابع را عامل تقویت بسیج قومی می‌دانند. در هر دو سطح شهری و ملی، نابرابری ساختاری به شکل‌گیری احساس محرومیت جمعی منجر می‌شود.

دشتی و عیوضی (۱۳۹۷) با رویکردی چندبعدی، مؤلفه‌های سیاسی امنیتی، اقتصادی و فرهنگی اجتماعی را در ارتقای همگرایی مؤثر می‌دانند و نقش پررنگ مؤلفه سیاسی امنیتی را برجسته می‌سازند. این یافته با دیدگاه لیک و راثچایلد (۱۹۹۶) قابل تفسیر است که ترس و نااطمینانی نهادی را موتور اصلی تشدید تعارض معرفی می‌کنند. در این چارچوب، ضعف تضمین‌های نهادی، زمینه سوءتعبیر متقابل و تشدید بی‌اعتمادی را فراهم می‌کند.

مطالعات تاریخی سلیمی سبحان و همکاران (۱۳۹۵) نشان می‌دهد که نیروهای همگرا و واگرا در طول زمان، تحت تأثیر سیاست‌های حکومت مرکزی، نقش نخبگان محلی و مداخلات خارجی دچار نوسان می‌شوند. این پویایی زمانی با تحلیل آیوب (۱۹۹۵) درباره شکنندگی امنیت در فرآیند دولت‌سازی همخوان است که بر نقش شکاف‌های داخلی در تضعیف امنیت تأکید می‌کند. در هر دو رویکرد، امنیت ملی محصول ثبات در روابط دولت و گروه‌های اجتماعی تلقی می‌شود.

اعظمی و حیدری (۱۳۹۴) با ارائه مدل سه‌گانه همگراساز، واگراساز و خنثی، بر نقش کیفیت تعامل دولت و نخبگان قومی تأکید می‌کنند. این مدل با دیدگاه بوزان (۱۹۹۱) درباره امنیت اجتماعی قابل پیوند است؛ زیرا هر دو بر این نکته تأکید دارند که تهدید به هویت و احساس تعلق، می‌تواند به همان اندازه تهدید نظامی، امنیت را تضعیف کند. در مجموع، مرور ادبیات داخلی و خارجی نشان می‌دهد که همگرایی قومی حاصل برهم‌کنش چندسطحی عوامل هویتی، نهادی، اقتصادی و سیاسی است. بیشتر پژوهش‌ها بر نقش عدالت توزیعی، مشارکت سیاسی، کارآمدی نهادی، و مدیریت ادراک نابرابری تأکید دارند، اما بخش قابل‌توجهی از مطالعات یا بر یک سطح خاص متمرکز مانده‌اند یا ارتباط منسجم میان سیاست‌های اجتماعی اقتصادی و پیامدهای امنیتی را به‌صورت تجربی و بومی‌شده بررسی نکرده‌اند. همین خلأ، ضرورت پژوهش حاضر را در پیوند دادن تحلیل سیاست‌های دولتی با فرآیندهای همگرایی قومی و امنیت ملی برجسته می‌سازد.

چارچوب نظری

هر پژوهش اجتماعی که به تبیین روابط پیچیده میان سیاست، جامعه و امنیت می‌پردازد، نیازمند چارچوبی نظری است که بتواند داده‌های تجربی را در یک نظام مفهومی منسجم صورت‌بندی کند. بدون

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

اتکا به چارچوب نظری روشن، یافته‌های پژوهش در سطح توصیف باقی می‌مانند و امکان تفسیر عمیق و پیوند دادن آن‌ها با ادبیات علمی فراهم نمی‌شود. چارچوب نظری، نقش واسط میان واقعیت تجربی و تحلیل علمی را ایفا می‌کند و مشخص می‌سازد که پژوهشگر از چه زاویه‌ای به مسئله می‌نگرد و چه سازوکارهایی را در تبیین پدیده مورد مطالعه برجسته می‌سازد. در پژوهش حاضر، مسئله همگرایی قومی و نسبت آن با سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی دولت، مستلزم توجه همزمان به دو سطح عینی و ذهنی نابرابری است. از یک‌سو، نحوه توزیع منابع، خدمات و فرصت‌ها در ساختار حکمرانی، بر موقعیت واقعی گروه‌های اجتماعی اثر می‌گذارد و از سوی دیگر، ادراک گروه‌ها از عدالت، تبعیض یا محرومیت، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری رفتارها و نگرش‌های آنان ایفا می‌کند. بنابراین، تبیین همگرایی یا واگرایی قومی، بدون در نظر گرفتن هر دو سطح ساختاری و ادراکی، ناقص خواهد بود. بر این اساس، در این پژوهش دو چارچوب نظری مکمل انتخاب شده است: نظریه عدالت اجتماعی و توزیع منابع، و نظریه محرومیت نسبی. نظریه عدالت اجتماعی، امکان تحلیل سیاست‌های دولتی را از منظر انصاف نهادی، توزیع فرصت‌ها و دسترسی برابر به خدمات عمومی فراهم می‌سازد و بر نقش ساختارهای رسمی در تولید یا تضعیف انسجام اجتماعی تأکید دارد. در مقابل، نظریه محرومیت نسبی بر تجربه ذهنی نابرابری، مقایسه‌های اجتماعی و شکاف میان انتظارات و واقعیت‌های زیسته تمرکز می‌کند و سازوکار تبدیل نابرابری عینی به نارضایتی و کنش اجتماعی را توضیح می‌دهد. انتخاب این دو چارچوب، مبتنی بر یافته‌های میدانی پژوهش است که نشان می‌دهد همگرایی قومی نه صرفاً تابع وضعیت اقتصادی واقعی، و نه صرفاً محصول ادراکات ذهنی، بلکه نتیجه تعامل میان ساختارهای توزیعی و فرایندهای تفسیری کنشگران است. ازاین‌رو، ترکیب این دو رویکرد، امکان تحلیل چندلایه سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی و پیامدهای آن‌ها برای انسجام قومی و امنیت ملی را فراهم می‌کند. در ادامه، ابتدا نظریه عدالت اجتماعی و توزیع منابع و سپس نظریه محرومیت نسبی تشریح می‌شود و نسبت هر یک با مسئله پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نظریه عدالت اجتماعی و توزیع منابع

نظریه عدالت اجتماعی یکی از مهم‌ترین چارچوب‌ها برای تبیین روابط میان گروه‌های اجتماعی در جوامع متکثر است. این نظریه بر این فرض استوار است که میزان انسجام اجتماعی، تا حد زیادی تابع نحوه توزیع فرصت‌ها، خدمات و منابع در ساختار حکمرانی است. زمانی که افراد و گروه‌ها احساس

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

کنند در نظام توزیع، جایگاه منصفانه‌ای دارند، تمایل بیشتری به همکاری اجتماعی و پذیرش نظم سیاسی نشان می‌دهند. راولز عدالت را به‌عنوان «انصاف در ساختارهای نهادی» تعریف می‌کند و تأکید دارد که نابرابری‌ها تنها زمانی مشروع‌اند که به بهبود وضعیت گروه‌های کم‌برخوردار منجر شوند (Rawls, 1971:75). در این چارچوب، سیاست‌های عمومی نه صرفاً ابزار اداره جامعه، بلکه سازوکارهای تولید یا تضعیف مشروعیت محسوب می‌شوند. زمانی که نظام توزیع خدمات آموزشی، درمانی و اقتصادی به‌گونه‌ای طراحی شود که گروه‌های خاصی به‌صورت مزمن در موقعیت فرودست باقی بمانند، اصل انصاف نهادی عملاً نقض می‌شود و سرمایه اجتماعی کاهش می‌یابد.

هلد نیز عدالت اجتماعی را یکی از پایه‌های انسجام مدرن می‌داند و بر نقش دولت در تضمین دسترسی برابر شهروندان به منابع اساسی تأکید می‌کند (Held, 1995:112). در این نگاه، دولت تنها تنظیم‌کننده بازار یا حافظ نظم نیست، بلکه مسئول بازتولید تعادل اجتماعی است. زمانی که این نقش تضعیف می‌شود، شکاف میان گروه‌ها به‌تدریج به شکاف هویتی و سیاسی تبدیل می‌گردد. در امتداد این دیدگاه، سن توسعه را به‌عنوان گسترش قابلیت‌های انسانی تعریف می‌کند و نشان می‌دهد که محرومیت از آموزش، سلامت و امنیت اقتصادی، نوعی محدودسازی ساختاری آزادی است (Sen, 1999:87). در چنین شرایطی، نابرابری صرفاً اقتصادی باقی نمی‌ماند، بلکه به تجربه زیسته نابرابری تبدیل می‌شود و بر ادراک افراد از جایگاه اجتماعی‌شان اثر می‌گذارد.

از این منظر، سیاست‌های اجتماعی موفق، تنها به بهبود شاخص‌های رفاهی محدود نمی‌شوند، بلکه سازوکارهای اعتمادسازی نیز به‌شمار می‌روند. هنگامی که گروه‌های مختلف به صورت ملموس شاهد دسترسی برابر به خدمات عمومی هستند، الگوی ذهنی آنان از «عدالت نهادی» تقویت می‌شود و تمایل به کنش‌های واگرایانه کاهش می‌یابد. برعکس، نابرابری‌های پایدار در توزیع منابع، زمینه‌ساز شکل‌گیری روایت‌های بی‌عدالتی می‌شوند. این روایت‌ها به‌تدریج در حافظه جمعی تثبیت شده و به چارچوب تفسیر تجربه‌های روزمره تبدیل می‌گردند. در چنین وضعیتی، حتی سیاست‌های اصلاحی کوتاه‌مدت نیز قادر به ترمیم اعتماد ازدست‌رفته نخواهند بود. در نتیجه، نظریه عدالت اجتماعی نشان می‌دهد که همگرایی اجتماعی نه محصول شعارهای وحدت‌بخش، بلکه پیامد مستقیم عملکرد نهادی در حوزه توزیع منابع است. سیاست‌گذاری عمومی در این چارچوب، همزمان نقشی اقتصادی، اجتماعی و هویتی ایفا می‌کند و می‌تواند مسیر تعامل میان گروه‌ها را در بلندمدت تعیین نماید.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

نظریه محرومیت نسبی

نظریه محرومیت نسبی یکی از پرکاربردترین چارچوب‌ها برای تحلیل نارضایتی جمعی و تعارضات اجتماعی است. این نظریه بر این فرض استوار است که واکنش‌های اعتراضی و واگرایانه، بیش از آنکه ناشی از فقر مطلق باشند، محصول مقایسه‌های اجتماعی و شکاف میان انتظارات و واقعیت‌های تجربه‌شده‌اند. گر محرومیت نسبی را فاصله میان «آنچه افراد انتظار دارند» و «آنچه در عمل دریافت می‌کنند» تعریف می‌کند (Gurr, 1970:24). زمانی که این فاصله افزایش می‌یابد، احساس بی‌عدالتی تقویت شده و زمینه روانی نارضایتی فراهم می‌شود. در این چارچوب، حتی گروه‌هایی که از نظر عینی در وضعیت مناسبی قرار دارند، ممکن است در صورت مشاهده برخورداری بیشتر دیگران، احساس محرومیت کنند.

رونسیمن نیز تأکید می‌کند که محرومیت نسبی، پدیده‌ای ذهنی است که در بستر مقایسه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد (Runciman, 1966:10). افراد جایگاه خود را نه بر اساس استانداردهای مطلق، بلکه در نسبت با دیگران ارزیابی می‌کنند. این مقایسه‌ها، به‌ویژه در جوامع چندگروهی، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت‌های اعتراضی دارند. در این چارچوب، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی زمانی به واگرایی منجر می‌شوند که به ایجاد الگوهای پایدار نابرابری منتهی شوند. تمرکز فرصت‌های شغلی، سرمایه‌گذاری‌های نامتوازن و دسترسی نابرابر به منابع، زمینه مقایسه‌های منفی را تقویت می‌کند. این مقایسه‌ها به‌تدریج به احساس «نادیده‌گرفته‌شدن» تبدیل می‌شوند. اسمولسر نشان می‌دهد که محرومیت نسبی زمانی به کنش جمعی منجر می‌شود که با فرصت‌های بسیج اجتماعی همراه شود (Smelser, 1962: 47). به این معنا، نارضایتی به‌تنهایی کافی نیست، بلکه باید در قالب روایت‌های مشترک و شبکه‌های ارتباطی سازمان یابد. در این فرآیند، رهبران محلی، رسانه‌ها و نهادهای غیررسمی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

از منظر این نظریه، سیاست‌های ناکارآمد تنها از طریق پیامدهای مادی خود اثر نمی‌گذارند، بلکه از مسیر بازتولید ادراک نابرابری عمل می‌کنند. هنگامی که افراد به این باور می‌رسند که ساختارهای رسمی به‌صورت نظام‌مند منافع آنان را نادیده می‌گیرند، اعتماد نهادی تضعیف شده و گرایش به کنش‌های واگرایانه افزایش می‌یابد. همچنین، محرومیت نسبی می‌تواند به شکل بین‌نسلی منتقل شود. تجربه‌های نابرابری، از طریق روایت‌های خانوادگی و جمعی، به بخشی از هویت گروهی تبدیل می‌شوند. در چنین شرایطی، نارضایتی دیگر صرفاً واکنشی به وضعیت موجود نیست، بلکه به عنصر پایدار فرهنگ سیاسی گروه بدل می‌شود. بر این اساس، نظریه محرومیت نسبی نشان می‌دهد که همگرایی اجتماعی مستلزم

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

مدیریت ادراک نابرابری است، نه صرفاً کاهش فقر. سیاست‌هایی که نتوانند شکاف میان انتظارات و دستاوردها را کنترل کنند، حتی در صورت رشد اقتصادی، با خطر بازتولید واگرایی مواجه خواهند بود.

سیاست قومی در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی ایران

از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، فعال شدن هویت خواهی قومی در ایران را می‌توان حاصل برهم‌کنش سه سطح دانست: ساختار و ایدئولوژی دولت، کنش و رقابت نخبگان سیاسی، و اثرگذاری نیروهای بین‌المللی. پیش از انقلاب، سیاست غالب در قبال اقوام بیشتر به سمت همگراسازی هویتی بر پایه ناسیونالیسم دولتی متمایل بود؛ نتیجه عملی آن، تقویت مرکزیت دولت و کم‌رنگ شدن امکان ظهور رسمی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی در عرصه عمومی بود. پس از استقرار جمهوری اسلامی، با تأکید رسمی بر برابری همه شهروندان (اصل ۱۹ قانون اساسی) و پذیرش امکان استفاده از زبان‌های محلی در کنار زبان رسمی (اصل ۱۵ قانون اساسی)، چارچوب حقوقی جدیدی برای نسبت دولت و تنوع قومی شکل گرفت. با این حال، مسیر سیاست قومی در عمل، یک خط مستقیم و یکنواخت نبود و در دوره‌های مختلف، بسته به وضعیت امنیتی، اولویت‌های توسعه‌ای و گفتمان سیاسی غالب، تغییر جهت داد.

در سال‌های آغازین انقلاب، جهت‌گیری‌های قومی از یک‌سو تحت تأثیر فضای سیاسی و اجتماعیِ سیالِ پس از فروپاشی نظم پیشین بود و از سوی دیگر تابع نگرش کلی حاکم بر وضعیت انقلابی جامعه (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۴۲۶). در این مقطع، با توجه به فروپاشی نهادها و عدم استقرار کامل نظام جدید، خلأ معناداری در سیاست‌گذاری قومی دیده می‌شد. اگرچه حساسیت مسئله قومی بالا بود، اما سیاست‌گذاری متمرکز و منسجم در قالب یک برنامه مدرن شکل نگرفت. همزمان، شرایط بحرانی در برخی مناطق حاشیه‌ای و فعالیت گروه‌های تجزیه‌طلب، دولت را به سمت مدیریت بحران سوق داد؛ بنابراین سیاست قومی بیشتر در قالب مهار تحرکات قومی مذهبی مخالف و پاسخ‌های امنیتی صورت‌بندی شد و نقش رهبری سیاسی در این مدیریت برجسته بود (حق پناه، ۱۳۸۲). در همین دوره، جنگ تحمیلی به‌عنوان یک وضعیت اضطرار، اولویت‌های امنیتی و وحدت سرزمینی را به صدر آورد و بسیاری از تحرکات محلی یا به حاشیه رانده شد یا با ابزارهای نظامی امنیتی کنترل گردید. این وضعیت، عملاً میدان کنش سیاست قومی را از سطح توسعه و مشارکت به سطح امنیت و بقا منتقل کرد.

در کنار بیانات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، قانون اساسی به یکی از منابع اصلی برای تدوین

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

سیاست‌های قومی بدل شد. مطالعه حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های قومی در قانون اساسی نشان می‌دهد که در عین فقدان یک الگوی واحد و منسجم مبتنی بر مدل‌های رایج جلب مشارکت اقلیت‌ها، حقوق گروه‌های مختلف به شیوه‌های گوناگون طرح و تضمین شده است. در این چارچوب، تفکیک میان گروه قومی، اقلیت دینی و اقلیت مذهبی اهمیت دارد؛ زیرا اگرچه اقلیت قومی می‌تواند با اقلیت‌های دینی یا مذهبی همپوشانی داشته باشد، اما حقوق هرکدام جداگانه طرح شده و قابلیت جمع‌پذیری دارد. به دلیل تفاوت چشمگیر اقلیت‌های دینی با اکثریت و با حکومت دینی، توجه قانون‌گذار در برخی موارد بیشتر معطوف به اقلیت‌های دینی بوده است؛ برای آنان علاوه‌بر کرسی‌های تضمین شده مجلس، سازوکارهایی برای رعایت حقوق مذهبی و اجرای شرایع دینی پیش‌بینی شده، در حالی که اقلیت‌های مذهبی مسلمان و گروه‌های قومیِ هم دین، از منظر حقوق اجتماعی و سیاسی، بخشی از اکثریت جامعه محسوب شده‌اند و تأکید بیشتر در ساحت فرهنگی بر استمرار هستی فرهنگی و آزادی شعائر مذهبی قرار گرفته است (قاسمی، ۱۳۸۳). بدین ترتیب، قانون اساسی و بیانات امام خمینی را می‌توان در دوره نخست پس از انقلاب به‌منزله زنجیره‌ای هم‌عرض دید که هدف مشترک آن تقویت همبستگی ملی با تأکید بر حقوق برابر و کاهش امکان شکاف‌های سیاسی قومی در فضای پرآشوب پس از انقلاب بود.

همزمان، ایده اخوت اسلامی و امت واحده، که در گفتمان انقلاب برجسته بود، به سیاست داخلی و خارجی پیوند خورد. نزدیکی‌های قومی، زبانی و مذهبی در محیط پیرامونی باعث شد سیاست وحدت در جهان اسلام به نحوی با سیاست قومی داخلی گره بخورد. نگرانی رهبران سیاسی از بهره‌برداری رقبا از اختلافات زبانی و مذهبی، انگیزه سیاست وحدت‌طلبانه و دکترین وحدت شیعه و سنی را تقویت می‌کرد (غلامی، ۱۳۹۱: ۱۴۳). در این چارچوب، اسلام به‌عنوان عامل هویت‌بخش و محور همبستگی ملی برجسته شد و مؤلفه‌های دیگر هویت مانند زبان و برخی پیوندهای فرهنگی تاریخی، در مرتبه بعدی قرار گرفت یا در مقاطعی کم توجه شد. این چرخش، از یکسو واکنشی به تجربه اسلام زدایی در دوره پهلوی تلقی می‌شد و از سوی دیگر می‌کوشید یک مخرج مشترک فراگیر برای گروه‌های مختلف فراهم کند. نقش رهبری کاریزماتیک در بسیج توده‌ای و تولید حس وحدت نیز در این دوره تعیین‌کننده بود.

در فاصله ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸، پایان جنگ، شرایط گذار، و نیز تأثیر سیاست‌های پیشین و وضعیت توسعه پیش از انقلاب، سیاست‌گذاری قومی را با محدودیت‌هایی جدی روبه‌رو کرد. مناطق مرزی و حاشیه‌ای که محل سکونت بسیاری از اقوام بودند، به دلیل روندهای تاریخی و توسعه ناموزون، در زمره توسعه‌نیافته‌ترین مناطق قرار داشتند. در سطح گفتمانی، اراده محرومیت‌زدایی وجود داشت، اما

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

ناآرامی‌های محلی، ضعف اقتصادی دولت، فقدان برنامه جامع و وقوع جنگ هشت‌ساله، مانع اقدامات گسترده شد و در مواردی بر مشکلات افزود.

از ۱۳۶۸ و آغاز دوران سازندگی، با پایان جنگ، بازسازی اقتصادی به اولویت نخست تبدیل شد. بازسازی مناطق جنگ‌زده و ترمیم زیرساخت‌ها در دستور کار قرار گرفت و چون بخش مهمی از این مناطق در پهنه‌های قومی واقع بودند، مسئله اقوام با توسعه منطقه‌ای پیوند پررنگ‌تری یافت. در این دوره نیز اعتراض به توسعه ناموزون در گفتمان عمومی دیده می‌شد و همین امر حساسیت سیاست‌گذاران را نسبت به مناطق مرزی و قومی افزایش می‌داد (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۳۸۸). مهم‌ترین نمود سیاست‌گذاری این دوره را می‌توان در برنامه‌های اول و دوم توسعه دید. برنامه اول بر بازسازی چرخه‌های تولید، توسعه امکانات فیزیکی و زیرساختی، توسعه خدمات اجتماعی دولت و نیز رفع عدم تعادل‌های عمده در توزیع امکانات بین مناطق و گروه‌ها تأکید داشت (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲: ۷۱). با این حال، در متن اهداف کلی برنامه اول، مسئله اقوام تنها به صورت غیرمستقیم و در چارچوب سازمان‌دهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت‌ها مطرح می‌شود (قانون برنامه اول توسعه، ۱۳۶۸). پیام ضمنی آن این بود که مسئله قومی عمدتاً از مسیر مدیریت توسعه فضایی و ملاحظات سیاسی نظامی خوانده می‌شد، نه از مسیر سیاست فرهنگی و مشارکت سیاسی.

در ادامه، عوارض سیاست‌های اقتصادی و ضرورت اصلاحات اقتصادی، توجه دولت را به مسائل کلان اقتصاد معطوف کرد و اقدام مشخص در سایر حوزه‌ها محدود ماند. از ۱۳۷۴ و آغاز برنامه دوم، محرومیت‌زدایی از مناطق محروم و مرزی برجسته‌تر شد و در پیوست لایحه برنامه دوم، اهدافی برای رفع محرومیت این مناطق پیش‌بینی گردید؛ هرچند نام اقوام و اقلیت‌ها صراحتاً نیامد، اما موضوع عملاً همان مناطق قومی بود (غلامی، ۱۳۹۱: ۱۹۲). از نظر رویکردی، روح غالب سیاست‌گذاری قومی در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ را می‌توان ابزارگرایانه و متکی بر رهیافت نوسازی دانست؛ رهیافتی که فرض می‌کرد با مدرنیزاسیون، تفاوت‌های قومی به‌تدریج رنگ می‌بازد و با برنامه‌ریزی متمرکز می‌توان ادغام و همگرایی را تقویت کرد (نادرپور،۱۳۹۴). محور مرکزی سیاست قومی در این دوره، محرومیت‌زدایی و توسعه سخت‌افزارانه بود: تعادل منطقه‌ای، بازسازی، تمرکزگرایی سیاسی، و همانندسازی قومی در عمل به‌عنوان منطق غالب عمل می‌کرد. اما تجربه نشان داد تأکید کمی و اقتصادی بدون توجه کافی به مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی، می‌تواند نتایج معکوس ایجاد کند و مطالبات قومی را افزایش دهد؛ به نحوی که ادغام پیش‌بینی شده تحقق کامل نیافت و فشار مطالبات برای دوره بعدی انباشته شد (حق پناه، ۱۳۸۲).

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

در دولت اصلاحات (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)، در چارچوب پروژه کلان توسعه سیاسی، سیاست قومی بیشتر رنگ جامعه محوری گرفت. هدف این بود که هویت ملی در تقابل با هویت‌های خرد محلی صورت‌بندی نشود و میان لایه‌های قومی و ملی، قرابت بیشتری ایجاد گردد. شعار ایران برای همه ایرانیان، به‌عنوان نشانه‌ای از این جهت‌گیری، کوشید نسبت میان شهروندی، جامعه مدنی و تنوع را بازتعریف کند. در سطح سیاست‌گذاری، تمرکززدایی و تفویض اختیار به استان‌ها به‌عنوان یکی از ابزارهای تسهیل رسیدگی به وضعیت مناطق قومی مطرح شد (صالحی امیری، ۱۳۸۸: ۴۲۶). در حوزه اقتصادی اجتماعی نیز محرومیت‌زدایی از مناطق کمتر توسعه‌یافته دنبال شد و قوانینی برای جبران عقب‌ماندگی استان‌ها و مناطقی با شاخص‌های زیر میانگین تصویب گردید. همچنین، پروژه‌های شناسایی مناطق کمتر توسعه‌یافته به‌منظور تعیین دقیق محدوده‌های محروم اجرا شد (غلامی، ۱۳۹۱: ۱۹۶). در اسناد برنامه سوم و سیاست‌های این دوره، مفاهیمی مانند جبران عقب‌ماندگی، اشتغال در مناطق کمتر توسعه‌یافته، معافیت‌های حمایتی، توسعه مناطق مرزی، رفع محرومیت آموزشی، مدارس شبانه‌روزی، توجه به مناطق دوزبانه، و تقویت پیوند مناطق مرزی با اقتصاد ملی و فراملی برجسته شد (رحیمی، ۱۳۹۹: ۷۴).

یکی دیگر از اقدامات این دوره، تقویت رسانه‌های محلی از طریق راه‌اندازی شبکه‌های استانی و توسعه مطبوعات غیردولتی بود. این سیاست از یکسو امکان بازنمایی فرهنگی و زبانی را افزایش می‌داد و از سوی دیگر، رسانه محلی را به ابزار آموزش و انتقال ارزش‌های ملی تبدیل می‌کرد. در برنامه چهارم توسعه نیز تکمیل پوشش شبکه‌ها و به‌کارگیری فناوری‌های نو در تولید و پخش مورد تأکید قرار گرفت (قانون برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۰: ۶۴). در سطح گفتمانی، اصلاحات با رجوع به شاکله قانون اساسی و اصل برابری حقوقی، کوشید تضادهای سیاسی اجتماعی قومی را در قالب شهروندی و جامعه مدنی مهار کند و دولت را به‌جای طرفداری از یک گروه، داور تعاملات اجتماعی فرهنگی نشان دهد (حق پناه، ۱۳۸۲: ۱۳).

در دولت محمود احمدی‌نژاد (۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲)، گفتمان اصولگرایی عدالت‌خواه در برابر رویکرد توسعه سیاسی اصلاحات، مسئله اصلی را در اقتصاد و دسترسی نابرابر به منابع ثروت دید. بنابراین سیاست‌های قومی این دوره عمدتاً یا به صورت غیرمستقیم در قالب سیاست‌های عمومی اقتصادی اثر گذاشت یا در مواردی به شکل مستقیم به حوزه زبان و آموزش وارد شد. طرح سهام عدالت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین برنامه‌های توزیع ثروت، با اهدافی چون گسترش مالکیت عمومی، کاهش وابستگی خانوارهای کم‌درآمد به حمایت‌های دولتی، و ایجاد درآمد بلندمدت معرفی شد (پایگاه اطلاع‌رسانی

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

سهام عدالت). همچنین سیاست‌هایی مانند هدفمندی یارانه‌ها و اجرای اصل ۴۴، با گستره ملی، اقوام را نیز متأثر ساخت. در کنار این سیاست‌های عام، اقداماتی مانند پیش‌بینی واحدهای درسی برای زبان‌ها و گویش‌های محلی در دانشگاه‌های مراکز استان‌ها به‌عنوان یک سیاست فرهنگی آموزشی قابل اشاره است.

دولت حسن روحانی (۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰) از حیث گفتمانی و سیاستی، میان سازندگی و اصلاحات قابل‌فهم است و در واکنش به برخی سیاست‌های دوره قبل، بر بازگشت تدبیر، حقوق شهروندی و مشارکت بیشتر تأکید کرد. در آغاز، بیانیه ۱۰ ماده‌ای حقوق اقوام، ادیان و مذاهب منتشر شد و دولت خود را متعهد به پیگیری آن دانست. در سطح نهادی، ایجاد ساختار دستیار ویژه رئیس‌جمهور در امور اقوام و اقلیت‌های دینی و مذهبی، امکان ارتباط منظم با نخبگان قومی مذهبی و انتقال مطالبات به دولت را فراهم کرد. همچنین در برخی حوزه‌ها، مسیر ورود نخبگان اهل سنت به سطوحی از دستگاه دیپلماسی، وزارت کشور و معاونت‌های وزارتی گشوده شد؛ اقداماتی مانند انتخاب سفیر، فرماندار، و معاون وزیر از میان اهل سنت، و نیز پیگیری آموزش زبان مادری در برخی دانشگاه‌ها گزارش شده است. تشکیل شورای اقوام و اهل سنت برای مشورت با حضور بزرگان و اندیشمندان قومی مذهبی، به‌عنوان کانالی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتماعی و تقویت وحدت ملی معرفی شد. همچنین به‌کارگیری نخبگان و مدیران اهل سنت در سطح معاونان استاندار و فرمانداران در برخی استان‌ها ذکر شده است. در کنار این موارد، سیاست‌های توسعه منطقه‌ای نیز در راستای تقویت مشارکت و کاهش احساس حاشیه‌نشینی اهمیت یافت.

در مجموع، سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در قالب چند چرخش اصلی توصیف کرد: از مدیریت امنیتی بحران در دهه نخست انقلاب، به توسعه و محرومیت‌زدایی سخت‌افزارانه در دوره سازندگی با منطق نوسازی، سپس به جامعه محوری و شهروندی‌گرایانه در دوره اصلاحات، بعد به اقتصادگرایی عدالت محور در دوره احمدی‌نژاد، و در نهایت به ترکیبی از حقوق شهروندی، سازوکارهای نهادی مشارکت و توسعه منطقه‌ای در دوره روحانی. این مسیر نشان می‌دهد سیاست قومی نه یک بسته ثابت، بلکه محصول برهم‌کنش شرایط امنیتی، نیازهای توسعه، و گفتمان‌های سیاسی متغیر بوده است.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی است و با هدف فهم عمیق سازوکارهای شکل‌گیری همگرایی یا واگرایی قومی از دریچه تجربه زیسته کنشگران و نخبگان محلی انجام شده است. منطق روش کیفی در اینجا این است که همگرایی قومی یک متغیر ساده و قابل‌اندازه‌گیری نیست، بلکه یک فرایند اجتماعی چندلایه است که در

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

روایت‌ها، ادراک عدالت، تجربه تبعیض یا برابری، و شیوه مواجهه باسیاست‌های دولتی معنا پیدا می‌کند. بنابراین به‌جای سنجش سطحی نگرش‌ها، تمرکز بر استخراج الگوهای معنایی، منطق‌های تبیینی و روابط میان مفاهیم در داده‌های گفتاری مشارکت‌کنندگان قرار گرفته است.

گردآوری داده‌ها از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته انجام شد. مصاحبه‌ها بر محورهایی مانند تجربه دسترسی به خدمات عمومی و فرصت‌های اقتصادی، برداشت از سیاست‌های فرهنگی و آموزشی، کیفیت تعامل دولت با جامعه محلی، نقش رسانه‌ها و نهادهای مدنی، و تغییرات احساس اعتماد یا بی‌اعتمادی اجتماعی طراحی شد. مصاحبه نیمه ساختاریافته امکان می‌دهد هم چارچوب پرسش‌ها ثابت بماند و هم مشارکت‌کننده بتواند تجربه و روایت خود را با جزئیات و مثال‌های عینی گسترش دهد؛ چیزی که در پژوهش‌های مربوط به هویت و انسجام اجتماعی معمولاً حیاتی است.

نمونه‌گیری به صورت هدفمند و سپس با منطق حداکثر تنوع انجام شد تا دیدگاه‌های چندگانه از موقعیت‌های حرفه‌ای متفاوت وارد داده‌ها شود. معیارهای ورود شامل داشتن تجربه میدانی یا حرفه‌ای مرتبط با مسائل اجتماعی، فرهنگی، یا سیاست‌گذاری محلی، آشنایی عملی با تحولات و روابط میان گروهی در سطح منطقه، و آمادگی برای گفت‌وگوی تفصیلی بود. روند نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع مفهومی ادامه یافت؛ یعنی از جایی به بعد، داده‌های جدید عمدتاً تکرار الگوهای پیشین بود و مفهوم تازه‌ای به شبکه کدها اضافه نمی‌شد.

تحلیل داده‌ها بر پایه تحلیلتم و کدگذاری مرحله‌ای انجام گرفت. در گام اول، متن مصاحبه‌ها چند بار خوانده شد تا واحدهای معنایی و گزاره‌های کلیدی مشخص شود و کدگذاری اولیه شکل بگیرد. در این مرحله، کدها تا حد امکان نزدیک به زبان مشارکت‌کنندگان نگه داشته شد تا معناهای بومی و تجربه محور از بین نرود. در گام دوم، کدهای مشابه در خوشه‌های بزرگ‌تر سازمان‌دهی شدند و تم‌های میانی شکل گرفتند؛ تم‌هایی که بتوانند رابطه میان سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی با تجربه عدالت، اعتماد، تعلق، یا شکاف اجتماعی را توضیح دهند. در گام سوم، تم‌های میانی در قالب تم‌های اصلی و پیوندهای علّی و زمینه‌ای صورت‌بندی شد تا منطق تبیینی پژوهش روشن شود و بتوان زنجیره سیاست‌ها، سازوکارها و پیامدها را به صورت یک الگوی مفهومی منسجم ارائه کرد.

برای اعتباریابی یافته‌ها، چند راهبرد استاندارد کیفی به کار گرفته شد. نخست، بازبینی مشارکت‌کنندگان انجام شد؛ یعنی بخش‌هایی از برداشت‌های تحلیلی و خلاصه کدهای کلیدی با برخی مشارکت‌کنندگان در میان گذاشته شد تا از همخوانی تفسیر پژوهشگر با منظور آنان اطمینان حاصل شود. دوم، بازبینی همتا

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

به کار رفت؛ در این مرحله، بخشی از کدگذاری‌ها و تم‌بندی‌ها توسط یک همکار آشنا با پژوهش کیفی بررسی شد تا خطاهای ناشی از سوگیری فردی کاهش یابد و ثبات تحلیلی تقویت شود. سوم، ثبت مسیر تحلیل انجام شد؛ یعنی تصمیم‌های تحلیلی، ادغام یا تفکیک کدها، و منطق رسیدن از کدها به تم‌ها به صورت یادداشت‌های تحلیلی نگهداری شد تا قابلیت پیگیری و اتکاپذیری یافته‌ها بالا برود. چهارم، برای افزایش انتقال‌پذیری، تلاش شد توصیف زمینه، موقعیت مشارکت‌کنندگان و منطق شکل‌گیری تم‌ها به‌اندازه کافی روشن باشد تا خواننده بتواند امکان تعمیم تحلیلی به زمینه‌های مشابه را ارزیابی کند.

جدول۱. مشخصات مشارکت‌کنندگان پژوهش

سن	جنسیت	سابقه تجربه (سال)	موقعیت شغلی یا نقش سازمانی
۴۸	مرد	۱۵	عضو هیئت‌علمی دانشگاه
۳۹	مرد	۱۱	کارشناس سازمان مردم‌نهاد
۶۰	زن	۲۵	عضو هیئت‌علمی دانشگاه
۴۵	مرد	۱۰	پژوهشگر حوزه اجتماعی
۳۸	زن	۹	عضو هیئت‌علمی دانشگاه
۵۲	مرد	۱۵	کنشگر فرهنگی و دینی
۵۱	زن	۱۷	عضو هیئت‌علمی دانشگاه
۵۵	مرد	۲۰	کارشناس حوزه گفت‌وگوی بین‌فرهنگی
۴۹	مرد	۹	کارشناس حوزه گفت‌وگوی بین‌فرهنگی
۵۲	مرد	۲۰	عضو هیئت‌علمی دانشگاه
۴۸	زن	۱۱	کنشگر فرهنگی و اجتماعی
۴۶	مرد	۱۵	مدیر واحد فرهنگی نهاد دینی
۴۹	زن	۱۰	پژوهشگر حوزه فرهنگ و اجتماع
۴۳	زن	۸	عضو هیئت‌مدیره نهاد فرهنگی
۴۶	مرد	۱۱	مسئول برنامه‌ریزی فرهنگی

یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های دولتی در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی، تأثیر گسترده و تعیین‌کننده‌ای بر کیفیت روابط میان قومی دارند. این سیاست‌ها می‌توانند در صورت برخورداری از منطق عدالت‌محور و مشارکت‌گرا، به افزایش انسجام اجتماعی و همگرایی قومی منجر شوند و در صورت ناکارآمدی، از طریق ایجاد احساس تبعیض و نابرابری، زمینه واگرایی را فراهم سازند. تحلیل داده‌ها نشان

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

می‌دهد که موفقیت یا ناکامی سیاست‌ها، بیش از آنکه به شعارهای رسمی وابسته باشد، به نحوه اجرا و تجربه زیسته گروه‌های اجتماعی مرتبط است.

سیاست‌های اجتماعی موفق

سیاست‌های اجتماعی موفق، به‌ویژه در حوزه توزیع عادلانه خدمات آموزشی و بهداشتی، نقش محوری در تقویت همگرایی قومی ایفا می‌کنند. زمانی که گروه‌های مختلف اجتماعی از دسترسی برابر به امکانات آموزشی، درمانی و رفاهی برخوردار باشند، احساس مشارکت، تعلق اجتماعی و اعتماد نهادی افزایش می‌یابد. این موضوع در نظریه عدالت اجتماعی دیوید هلد به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی انسجام اجتماعی مورد تأکید قرار گرفته است (Held, 1995: 112). اجرای برنامه‌های میان‌فرهنگی، آموزش زبان‌های محلی در کنار زبان رسمی، و برگزاری مناسبت‌های مشترک فرهنگی و مذهبی، از جمله سیاست‌هایی هستند که به تقویت تعامل میان‌گرهی و کاهش سوءتفاهم‌های هویتی کمک می‌کنند. این اقدامات، زمینه شکل‌گیری هویت مشترک ملی را بدون حذف تفاوت‌های محلی فراهم می‌سازند. همچنین، تقویت نهادهای مدنی محلی و مشارکت دادن فعالان اجتماعی در فرآیند تصمیم‌گیری، موجب افزایش سرمایه اجتماعی و کاهش تعارضات می‌شود و نقش واسطه‌ای میان دولت و جامعه محلی ایفا می‌کند.

سیاست‌های اجتماعی ناکارآمد

در مقابل، سیاست‌های اجتماعی ناکارآمد، به‌ویژه تمرکزگرایی فرهنگی و بی‌توجهی به تنوع زبانی و هویتی، از عوامل مهم تضعیف همگرایی محسوب می‌شوند. حذف یا کم‌رنگ‌سازی فرهنگ‌های محلی در نظام آموزشی و رسانه‌های رسمی، باعث شکل‌گیری احساس حاشیه‌نشینی و طرد اجتماعی می‌شود. کاستلز نشان می‌دهد که سرکوب یا نادیده‌گرفتن هویت‌های فرهنگی، اغلب واکنش‌های اجتماعی و سیاسی را در پی دارد (Castells, 2011: 180).

یکی دیگر از جلوه‌های ناکارآمدی، نابرابری در توزیع خدمات عمومی در مناطق مختلف کشور است. در بسیاری از مناطق دارای تنوع قومی، کمبود امکانات آموزشی، درمانی و رفاهی، به تقویت ادراک تبعیض منجر می‌شود و اعتماد به نهادهای دولتی را تضعیف می‌کند. بی‌توجهی رسانه‌های ملی به بازنمایی منصفانه تنوع فرهنگی نیز، به بازتولید کلیشه‌های فرهنگی و تعمیق شکاف‌های اجتماعی می‌انجامد (Couldry & Hepp, 2018: 35).

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیة دراسات العالم الاسلامی
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

سیاست‌های اقتصادی موفق

یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر توسعه متوازن و سرمایه‌گذاری محلی، تأثیر قابل‌توجهی بر تقویت روابط میان قومی دارند. توسعه زیرساخت‌هایی مانند راه‌ها، مراکز آموزشی، مراکز درمانی و شبکه‌های آب‌رسانی، موجب بهبود کیفیت زندگی و افزایش احساس مشارکت اقتصادی می‌شود. کالییر با تأکید بر نقش توزیع عادلانه منابع و فرصت‌های شغلی، نشان می‌دهد که نابرابری اقتصادی یکی از عوامل اصلی تنش‌های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه است (Collier, ۲۰۰۸). در این راستا، اولویت دادن به نیروهای بومی در پروژه‌های صنعتی و عمرانی، به‌ویژه در مناطق برخوردار از منابع طبیعی، می‌تواند احساس تعلق و همگرایی را تقویت کند.

حمایت از کشاورزی، صنایع بومی و منابع معیشتی محلی از طریق ارائه تسهیلات مالی، تأمین منابع پایدار آب و اجرای پروژه‌های توسعه پایدار، نقش مهمی در کاهش مهاجرت‌های اجباری و تثبیت جمعیت محلی دارد. این سیاست‌ها، علاوه‌بر تقویت بنیان‌های اقتصادی، به افزایش انسجام اجتماعی نیز کمک می‌کنند.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

سال پانزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۴

سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد

در مقابل، سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد، به‌ویژه تمرکزگرایی مالی و توزیع نامتوازن منابع، از مهم‌ترین عوامل تشدید واگرایی قومی محسوب می‌شوند. تمرکز سرمایه، امکانات و فرصت‌های اقتصادی در مناطق خاص، در حالی که بسیاری از مناطق پیرامونی از توسعه متوازن محروم‌اند، احساس بی‌عدالتی ساختاری را تقویت می‌کند. نظریه محرومیت نسبی رابرت گر نشان می‌دهد که ادراک نابرابری، حتی بیش از نابرابری واقعی، می‌تواند به نارضایتی جمعی و واگرایی منجر شود (لشکری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۴۳). در بسیاری از مناطق دارای منابع طبیعی، با وجود تولید ثروت قابل‌توجه، سهم اندک جامعه محلی از منافع اقتصادی، موجب گسترش بی‌اعتمادی و نارضایتی شده است. از سوی دیگر، اجرای پروژه‌های عمرانی بدون ارزیابی‌های دقیق زیست‌محیطی، مانند سدسازی‌های گسترده و طرح‌های انتقال آب، در برخی مناطق کشور به تخریب منابع طبیعی، کاهش بهره‌وری کشاورزی و تهدید سلامت عمومی منجر شده است. این پیامدها، نه‌تنها بنیان‌های معیشتی را تضعیف می‌کند، بلکه زمینه بروز تنش‌های اجتماعی و قومی را نیز فراهم می‌سازد (محمدی و چهارتنگی، ۱۳۹۷: ۹۰).

جدول ۲. الگوی کدگذاری تأثیر سیاست‌های دولتی اجتماعی و اقتصادی بر همگرایی قومی

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

مرحله کدگذاری	مقوله اصلی	زیرمقوله	کدهای مفهومی
کدگذاری باز	سیاست‌های اجتماعی موفق	عدالت خدماتی	توزیع عادلانه آموزش، دسترسی برابر به بهداشت، پوشش خدمات رفاهی، کاهش فاصله مرکز-پیرامون
		تقویت سرمایه اجتماعی	تقویت نهادهای مدنی، حمایت از تشکل‌های محلی، مشارکت اجتماعی، شبکه‌سازی اجتماعی
		سیاست‌های فرهنگی فراگیر	آموزش زبان‌های محلی، برنامه‌های میان‌فرهنگی، مناسبت‌های مشترک، بازنمایی تنوع در رسانه
	سیاست‌های اجتماعی ناکارآمد	تمرکزگرایی فرهنگی	حذف زبان محلی، یکسان‌سازی فرهنگی، سیاست‌های هویت‌زدایانه
		تبعیض نهادی	نابرابری خدمات، اولویت مناطق خاص، توزیع نامتوازن امکانات
		ضعف مشارکت	بی‌توجهی به نهادهای محلی، تصمیم‌گیری متمرکز، حذف کنشگران محلی
	سیاست‌های اقتصادی موفق	توسعه متوازن	سرمایه‌گذاری محلی، توسعه زیرساخت، توازن منطقه‌ای
		عدالت شغلی	اولویت نیروهای بومی، شفافیت استخدام، حمایت از اشتغال محلی
		پایداری معیشتی	حمایت از کشاورزی، صنایع بومی، پروژه‌های پایدار، مدیریت منابع آب
	سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد	تمرکز اقتصادی	تمرکز سرمایه، انباشت منابع در مرکز، محرومیت مناطق پیرامونی
		طردکنندگی اقتصادی	استخدام غیرمحلی، حذف نیروهای بومی، دسترسی نابرابر به اعتبارات
		تخریب زیست‌محیطی	پروژه‌های مخرب، سدسازی بی‌برنامه، انتقال آب، کاهش بهره‌وری زمین
کدگذاری محوری	پدیده محوری	—	تأثیر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی بر همگرایی یا واگرایی قومی
	شرایط علّی	ساختار سیاستی	تمرکزگرایی اداری، ضعف عدالت توزیعی، ناهماهنگی نهادی
		زمینه اقتصادی	فقر منطقه‌ای، بیکاری مزمن، نابرابری فرصت‌ها
	شرایط مداخله‌گر	عوامل کنشگری	نقش نخبگان محلی، رهبران مذهبی، فعالان مدنی
		عوامل ارتباطی	رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی، جریان اطلاعات
		عوامل بیرونی	فشارهای خارجی، تحولات منطقه‌ای، تحریم‌ها
	بستر	شرایط ساختاری	تنوع قومی، وابستگی به منابع طبیعی، سابقه تعارضات
		شرایط نهادی	ظرفیت حکمرانی محلی، کارآمدی مدیریت منطقه‌ای
	راهبردها	سیاست‌گذاری	تمرکززدایی نسبی، سیاست‌های چندفرهنگی، توسعه مشارکتی
	پیامدها	حکمرانی	شفافیت نهادی، گفت‌وگوی اجتماعی، مدیریت تعارض
		پیامدهای مثبت	افزایش اعتماد اجتماعی، تقویت تعلق ملی، ارتقای مشارکت
		پیامدهای منفی	بی‌اعتمادی نهادی، رادیکالیزه‌شدن مطالبات، تعمیق شکاف‌ها

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

	محور اصلی	—	تأثیر سیاست‌های دولتی اجتماعی و اقتصادی بر تقویت یا تضعیف همگرایی قومی
کدگذاری گزینشی	بیان نهایی	—	سیاست‌های دولتی از طریق توزیع عادلانه خدمات و منابع، تقویت مشارکت محلی و احترام به تنوع فرهنگی می‌توانند به همگرایی قومی منجر شوند و در صورت ناکارآمدی، به بازتولید بی‌اعتمادی و واگرایی اجتماعی بینجامند.

راهبردها برای بهبود

برای تقویت همگرایی قومی، پیشنهادهای زیر قابل‌اجرا هستند:

- توزیع عادلانه منابع اقتصادی و خدمات اجتماعی: ایجاد فرصت‌های برابر برای اقوام مختلف و اجرای سیاست‌های توسعه متوازن می‌تواند اعتماد میان قومی را افزایش دهد.
- اجرای سیاست‌های چندفرهنگی: احترام به تنوع زبانی و فرهنگی از طریق آموزش زبان‌های محلی، حمایت از جشنواره‌های قومی و انعکاس این تنوع در رسانه‌ها.
- مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی: اتخاذ سیاست‌هایی برای حفاظت از منابع طبیعی و معیشت محلی که تأثیر مستقیمی بر کاهش تعارضات دارند.
- تقویت نهادهای مدنی: مشارکت اقوام در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی از طریق نهادهای محلی.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که همگرایی قومی پدیده‌ای خطی، مقطعی یا صرفاً تابع تصمیم‌های کوتاه‌مدت نیست، بلکه حاصل برهم‌کنش پایدار میان سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، ساختارهای نهادی و ادراکات ذهنی گروه‌های مختلف اجتماعی است. پاسخ به پرسش اصلی تحقیق بیانگر آن است که سیاست‌های دولتی زمانی به تقویت همگرایی قومی منجر می‌شوند که از سوی کنشگران محلی به‌عنوان سیاست‌هایی عادلانه، مشارکت‌محور و حساس به زمینه‌های فرهنگی و معیشتی درک شوند. تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها نشان داد که توزیع عادلانه خدمات عمومی، سرمایه‌گذاری هدفمند در زیرساخت‌های محلی، ایجاد فرصت‌های شغلی برای نیروهای بومی، و حمایت از نهادهای مدنی، مهم‌ترین سازوکارهای تقویت اعتماد اجتماعی و احساس تعلق جمعی هستند. این سیاست‌ها زمانی بیشترین اثر را دارند که با امکان مشارکت واقعی اقوام در فرآیند تصمیم‌گیری همراه شوند و صرفاً در سطح برنامه‌های اداری باقی نمانند. در مقابل، تمرکزگرایی اداری و اقتصادی، نابرابری مزمن در دسترسی به منابع، بی‌توجهی به زبان و فرهنگ محلی، و ضعف شفافیت نهادی، به‌تدریج به شکل‌گیری احساس محرومیت نسبی و بی‌عدالتی ساختاری منجر می‌شود. داده‌های کیفی نشان می‌دهد که این احساس، بیش از وضعیت عینی فقر یا توسعه‌نیافتگی، در تضعیف همگرایی نقش دارد؛ زیرا به بازتولید روایت‌های بی‌اعتمادی و طرد اجتماعی می‌انجامد و زمینه سیاستی شدن نارضایتی‌ها را فراهم می‌سازد. یافته‌ها همچنین حاکی از آن است که نقش رهبران محلی، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در تعدیل یا تشدید اثرگذاری سیاست‌ها بسیار تعیین‌کننده است. در شرایطی که این کنشگران در جهت تبیین منصفانه سیاست‌ها و تقویت گفت‌وگوی میان‌گرهی عمل کنند، ظرفیت همگرایی افزایش می‌یابد؛ اما در صورت بهره‌برداری سیاسی یا بازنمایی گزینشی نابرابری‌ها، حتی سیاست‌های نسبتاً موفق نیز می‌توانند با مقاومت اجتماعی مواجه شوند. در مجموع، پاسخ پژوهش به مسئله اصلی این است که همگرایی قومی در بستر حکمرانی عادلانه، مشارکت‌محور و پاسخگو شکل می‌گیرد و امنیت ملی نیز در چنین بستری معنا می‌یابد. سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، تنها زمانی به تقویت امنیت منجر می‌شوند که از سطح مداخلات مقطعی فراتر رفته و در قالب یک الگوی پایدار مبتنی بر عدالت توزیعی، احترام به تنوع فرهنگی و تقویت سرمایه اجتماعی اجرا شوند. در غیر این صورت، همان سیاست‌ها می‌توانند ناخواسته به بازتولید شکاف‌های اجتماعی و افزایش آسیب‌پذیری داخلی بینجامند. بر این اساس، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تقویت همگرایی قومی، نه یک پروژه امنیتی کوتاه‌مدت، بلکه فرآیندی نهادی، اجتماعی و فرهنگی است که مستلزم بازتعریف رابطه دولت و جامعه محلی بر پایه اعتماد، شفافیت و مشارکت واقعی است.

انجمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعية دراسات العالم الاسلامي
فصلنامه علمی -پژوهشی
پژوهشهای سیاسی جهان اسلام

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

منابع

۱. احمدی، حمید (۱۴۰۰). قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ از افسانه تا واقعیت. چاپ شانزدهم، تهران: نشر نی.

۲. اعظمی، هادی و حیدری، جهانگیر (۱۳۹۴). مدل‌سازی نشانگان سیاست‌های همگرا و واگرای قومی در ایران. فصلنامه ژئوپلیتیک، ۱۱(۳۷)، ۱۰۰-۷۱.

۳. باقری، معصومه؛ نواح، عبدالرضا و شجاعی برجویی، حدیث (۱۴۰۱). الگوسازی ساختاری عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تاثیرگذار بر همگرایی بین قومی در شهر اهواز. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران، ۱۱(۳)، ۳۹-۶۶. Doi: ۲۰۲۲/۱۳۳۵۲۸/۱۸۰۵.srspi/۱۰/۲۲۱۰۸

۴. حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۲). روند تدوین سیاست قومی در نظام جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۹.

۵. دشتی، فرزانه و عیوضی، محمدرحیم (۱۳۹۷). عوامل موثر در ارتقاء همگرایی اقوام ایرانی در عصر جهانی شدن. فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۸(۲۹)، ۱۳۹-۱۶۶. Doi: ۲۰۱۸/۱۵۲۲۲/۲۲۸۶.rjir/۱۰/۲۲۰۸۴

۶. رحمانی، هادی و همکاران (۱۳۹۷). سیاست‌های قومی و اقوام ایرانی. تهران: نشر دانشگاه عالی دفاع ملی.

۷. رحیمی، معصومه (۱۳۹۹) طراحی مدل همگرایی ملی اقوام در ایران. رساله دکتری، علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود.

۸. سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۲). مستندات برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.

۹. سلیمی سبحان، محمدرضا؛ حیدري، جهانگیر و نیکجو، ایرج (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل تاریخی عوامل موثر بر همگرایی و واگرایی اقوام ایرانی نمونه پژوهی قوم کرد. فصلنامه مطالعات تاریخ انتظامی، ۸، ۷۵-۹۸.

۱۰. سواره، یونس (۱۳۹۲). فرصت‌های تنوع قومی در ایران برای تحکیم هویت و امنیت ملی. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۱. صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۸). مدیریت منازعات قومی در ایران. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

۱۲. غلامی، محمدرضا (۱۳۹۱). عوامل سیاسی موثر بر همبستگی ملی در بین قومیت‌های ایران. رساله دکتری، جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۳. قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۳). اقلیت‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۲، ۸۵۳-۸۷۵.

۱۴. کامران، جلال؛ زیاري، کرامت الله و ذاکرحقیقي، کیانوش (۱۴۰۰). تبیین عوامل تاثیرگذار در پیدایش و تکوین محلات شهری چندقومیتی. فصلنامه جغرافیا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱، ۲۷۹-۳۲۱.

۱۵. لشکری، سهیلا؛ میرفردی، اصغر؛ احمدی، حبیب و یاراحمدی، علی (۱۴۰۳). بررسی رابطه احساس محرومیت نسبی و واگرایی طایفه‌ای در شهرستان‌های ممسنی و رستم. جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۵(۱)، ۱۳۹-۱۶۳.

۱۶. مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۸). قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

۱۷. مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۳). قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

۱۸. محمدی، علیرضا و چهارتنگی، طوبی (۱۳۹۷). بررسی آثار پروژه‌های ملی سدسازی بر توسعه پایدار منطقه‌ای، مطالعه موردی سد کارون ۳. فصلنامه آب و توسعه پایدار، ۱، ۹۲-۸۳.
۱۹. میرزایی، آیت‌الله (۱۴۰۱). ناسیونالیسم و قومیت در ایران. تهران: نشر آگاه.
۲۰. نادرپور، بابک (۱۳۹۴). ایلات و دولت در تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷. به اهتمام مجتبی مقصودی، تهران: نشر روزنه.
۲۱. هوشنگی، حمید (۱۳۹۶). تنوع قومی در جمهوری اسلامی ایران: راهبردها و سیاست‌ها. تهران: نشر دانشگاه امام صادق.
1. Ayoob, M. (1995). The Third World security predicament: State making, regional conflict, and the international system. Boulder: Lynne Rienner.
2. Buzan, B. (1991). People, states and fear: An agenda for international security studies in the post-Cold War era. 2nd ed., Boulder: Lynne Rienner.
3. Castells, M. (2011). The rise of the network society. John Wiley & Sons.
4. Cederman, L.E., Wimmer, A., & Min, B. (2011). Horizontal inequalities and ethnonationalist civil war: A global comparison. American Political Science Review, 3, 478-495.
5. Collier, P. (2008). The bottom billion: Why the poorest countries are failing and what can be done about it. Oxford University Press, USA.
6. Couldry, N., & Hepp, A. (2018). The mediated construction of reality. John Wiley & Sons.
7. Fearon, J., & Laitin, D. (2003). Ethnicity, insurgency, and civil war. American Political Science Review, 1, 75-90.
8. Fearon, J., Laitin, D. (1996). Explaining interethnic cooperation. American Political Science Review, 4, 715-735.
9. Held, D. (1995). Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance. Stanford University Press.
10. Horowitz, D. (1985). Ethnic groups in conflict. Berkeley: University of California Press.
11. Lake, D., & Rothchild, D. (1996). Containing fear: The origins and management of ethnic conflict. International Security, 2, 41–75.
12. Rawls, J. (1971). A theory of justice. Cambridge: Harvard University Press.
13. Runciman, W. (1966). Relative deprivation and social justice: A study of attitudes to

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]

social inequality in twentieth-century England. London: Routledge.

14. Sen, A. (1999). Development as freedom. Oxford: Oxford University Press.

15. Smelser, N. (1962). Theory of collective behavior. New York: Free Press.

16. Wimmer, A., Cederman, L.-E., & Min, B. (2009). Ethnic politics and armed conflict: A configurational analysis of a new global data set. American Sociological Review, 2, 316-337.

DOI: ۱۰.۲۱۸۵۹/priw-۱۵۰۳۰۴

به این مقاله این‌گونه ارجاع دهید:

نصیری، سوناز (۱۴۰۴)، «همگرایی قومی و امنیت ملی در ایران: تحلیل نقش سیاست‌های دولتی» فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س۱۵، ش۳، پاییز ۱۴۰۴، صص ۱۰۲-۷۹.

[Downloaded from priw.ir on 2026-10-17]